



کلاف

ضمیمه نوجوان

شماره ۷۴ ■ ۲۹ مهر ۱۴۰۰

نوجوان  
کلاف

فائزه نادری

عطیه ضرابی

## توسعه با استراتژی پینوکیو

تصوری که خیلی از ما آدم‌ها درباره آرمانشهر توی ذهن مان ساخته‌ایم، رفاقت نزدیکی با درک ما از مفهوم توسعه دارد. از نظر علمی توسعه بالاترین و آخرین مرحله از رشد است؛ یک جورهایی هم کمیت در آن ارزش بالاتری دارد. برای همین است که زدن فروشگاه‌های بزرگ زنجیره‌ای نشانه توسعه است، بدون آن‌که به کیفیت‌شان فکر کنیم و حتی حواسمان به خرد شدن مغازه‌های کوچک محلی در کنار این غول‌ها باشد.

توسعه از ۱۷۵۰ میلادی یک مفهوم مهم شد. همان روزها بود که غربی‌ها نام هر کشوری که شبیه آنها فکر نمی‌کرد و ارزش‌های غربی برایش بی‌ارزش بود را از توی لیست توسعه خط زدند. آنها نقطه‌ای بر خطی فرضی گذاشتند و گفتند اینجا جایی که ایستاده‌ایم دقیقاً مرز ما جراست و ما توسعه یافته هستیم، بقیه هم باید به همین جا برسند و همین که ما می‌گوییم، این شد که اغلب آن کشورهای دیگر فکر کردند خوب لایدر است می‌گویند. و شروع کردند برای شبیه‌اش شدن. مثلاً الکی الکی که دلار نیامد بشود معیار همه چیز؛ این دروغ‌های اصلی‌اش بود. درست است آن جوامع در آن زمان از نظر امکانات از غرب عقب‌تر بودند اما جالب اینجاست که باعث عقب‌افتادن همان جوامع خود غارتگران غربی بودند. هم دزدیدند و هم فحش دادند.



## پیشرفت و دست‌هایش

بی‌مقدمه بگویم که رشد با پیشرفت فرق دارد، اشتباه‌شان نکنید. در واقع رشد مثل یک ریاضیدان محترم تنها با اعداد و ارقام سر و کار دارد اما پیشرفت یک پله از رشد بالاتر است. همین که توی اکسل به جای احداث ۳۰۰۰ مدرسه احداث ۱۰ هزار مدرسه وارد شود یعنی رشد؛ اما پیشرفت یعنی توی مدرسه چه خبر است؟ واقعاً توی مدرسه‌ها چه خبر است؟ اگر مدارس با امکانات و تکنولوژی‌های عالی و پیشرفته ساخته و گردانده شوند، آن وقت می‌توان گفت پیشرفت صورت گرفته و بزیند دست‌کشنگه را.

پیشرفت خوبی‌اش این است که حال و هوای بومی هر جامعه را مد نظرش قرار می‌دهد. یعنی ارزش‌ها یک چیز مطلق نیستند که بخواهد همه را کپی برابر اصل شبیه خودش کند. به عبارت ساده، پیشرفت و کمال هسته بادام در بادام شدن است و پیشرفت و کمال هسته سیب در سیب شدن.



## غرب / جامعه / اتوپیا

۱۵-۱۰ سال از قرن شانزدهم نگذشته بود که خیال‌پردازی به نام توماس مور که وزیر هنری هشتم انگلیس بود برای اولین بار کلمه‌ای را به گوش جهانیان رساند: یوتوپیا. توماس با خودش فکر کرد یک جامعه آرمانی چه شکلی باید باشد و نشست و خصوصیت‌هایش را نوشت؛ سادگی در همه مظاهر زندگی و پرهیز از تنوع طلبی، نفی بی‌بندوباری جنسی، ترویج دینداری، نفی مالکیت خصوصی و نفی هویت فردی.

غافل از آن‌که ناخدای کشتی جامعه غرب داشت هوار می‌زد که: رو به سوی انقلاب صنعتی. در حرکت به سوی سکولاریسم و بی‌دینی. پیش به سمت سرمایه‌داری، مالکیت خصوصی و مصرف‌گرایی. و در آستانه مدرنیته. مدرنیته‌ای که ویژگی بارز آن فردگرایی بود. در واقع توماس آن قدر ویژگی‌های یوتوپیا را خیالی و دور از دسترس چیده بود که یوتوپیا از آن پس به ناکجاآباد اطلاق شد. ناکجایی که آبادی‌اش در فیلم‌های تخیلی و فانتزی است نه بیشتر. و رویای توماس مور همان طور گنگولی و دست نخورده در کتاب‌ها و گاهی هم یک جاهای دیگری که در پاراگراف بعد می‌خوانید جا خوش کرد.



## آینسل ما آرمانشهر را

# پشت دریاها

در هر جامعه‌ای که سرک بکشی می‌بینی متناسب با افکار، عقاید و خیلی چیزهای آرمانی را آرزو می‌کند که ای کاش به آن برسیم و اگر برسیم چقدر همه چیز خوب و جامعه‌ای هنوز نتوانسته به آرمانشهر خودش برسد و متأسفانه حال عمومی ج به آرمانشهر برسد یا نخواسته که بتواند، پرسشی است که پاسخ به آن خیلی آسان مسیری پا می‌گذاریم که ما را از آرمانشهر و آرزوهایمان دور و دورتر می‌کند؛ شاید این دور شدن همان چیزی است که با خواندن این مطلب می‌توانید نزدیکش شوید.



## رسانه / غرب

اسم آرمانشهر که می‌آید ما بی‌اختیار می‌رویم اتاق فیلم‌های آخرالزمانی هالیوود. فیلم‌های آخرالزمانی هالیوود دو دسته‌اند: آرمانشهر و ضدآرمانشهر. ضدآرمانشهر جایی است آشنا با جنگ‌های هسته‌ای، حملات بیولوژیکی، نابودی تمدن بشری و یک منجی آمریکایی که دلش برای ملت بیچاره می‌سوزد و آنها را نجات می‌دهد. ژانر علمی-تخیلی بهترین بستر برای خوابیدن این مفاهیم است چون اصلاً واقعی نیست اما آرمانشهر هالیوود کجاست؟ یک جایی بین فیلم‌های کلان‌شهر ۱۹۲۷ که ساختار طبقاتی را نشان می‌دهد:

کارگران مشقت می‌برند و بالایی‌ها در زیست لاکچری می‌چرند. یا فیلم آنچه خواهد آمد ۱۹۳۶ که از بی‌غمی و ظهور تکنولوژی سفر به فضا خبر می‌دهد یا فیلم افق گمشده ۱۹۳۷ که باغ بهشتی



## شرق / جاه

نوشتن از شرق و عقاید آن برخلاف نوشتن از غرب سخت نیست، بلکه بسیار سخت‌تر و غریب‌تر است. یوتوپیا شرق مثل یوتوپیا غرب یک آدرس و یک پروفایل مشخص ندارد و تخس‌تر از این حرف‌هاست. یک سوی آرمانشهر در شرق به اندیشه‌های چپ و مارکسیستی می‌رسد، طرف دیگرش تا جاده ایران - تهران کشیده می‌شود و در انقلاب اسلامی نور می‌پاشد و سمت دیگرش از مدرنیزاسیون و غربی شدن شرق خبر می‌دهد. مارکس گفته بود آرمانشهر جایی است که همه با هم برابر باشند. شوروی هم مثل بچه حرف‌گوش‌کنی بدو این نقشه را پیاده کرد

